



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۸۸

تا کی گریزی از اجل در ارغوان و ارغنون؟!
نک کش کشانت می برند انا الیه راجعون

تا کی زنی بر خانه‌ها تو قفل با دندانها؟!
تا چند چینی دانه‌ها؟ دام اجل کردت زبون

شد اسب و زین نقره گین، بر مرکب چوبین نشین
زین بر جنازه نه، ببین دستان این دنیای دون

برکن قبا و پیرهن، تسلیم شو اندر کفن
بیرون شو از باغ و چمن، ساکن شو اندر خاک و خون

دزدیده چشمک می زدی، همراه خوبان می شدی
دستک زنان می آمدی، کو یک نشان ز آنها کنون؟!

ای کرده بر پاکان زنج امروز بستندت زنج
فرزند و اهل و خانه‌ات از خانه کردندت برون

کو عشرت شب‌های تو؟ کو شکرین لب‌های تو؟!
کو آن نفس کز زیرکی بر ماه می خواندی فسون

کو صرفه و استیزه‌ات، بر نان و بر نان ریزه‌ات؟!
کو طوق و کو آویزه‌ات؟ ای در شکافی سرنگون

کو آن فضولی‌های تو؟ کو آن ملولی‌های تو؟!
کو آن نغولی‌های تو در فعل و مکر؟ ای ذوفنون

این باغ من، آن خان من، این آن من، آن آن من
ای هر منت هفتاد من، اکنون گهی از تو فزون

کو آن دم دولت زدن، بر این و آن سبالت زدن؟
کو حمله‌ها و مشت تو وان سرخ گشتن از جنون؟

هرگز شبی تا روز تو در توبه و در سوز تو
نابوده مهراندوز تو از خالق رَبِّ الْمُنُون

امروز ضربت‌ها خوری وز رفته حسرت‌ها خوری
زان اعتقاد سرسری، زان دین سست بی‌سکون

زان سست بودن در وفا، بیگانه بودن با خدا
زان ماجرا با انبیا کاین چون بود ای خواجه چون؟

چون آینه باش ای عمو، خوش بی‌زبان افسانه گو
زیرا که مستی کم شود چون ماجرا گردد شُجون

قرآن کریم، سوره (۲) بقره، آیه ۱۵۶

... «إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»

ترجمه فارسی

... «ما از خداییم، و به سوی او باز می‌گردیم.»

ترجمه انگلیسی

... "To Allah We belong, and to Him is our return"...

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۰۶

پس عدم گردم عدم چون ارغنون
گویدم انا الیه راجعون

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۳۷

گر بریزد خون من آن دوسترو
پای‌کوبان جان برافشانم بر او

آزمودم مرگ من در زندگیست
چون رَهِم زین زندگی پایندگیست

أَقْتُلُونِي أَقْتُلُونِي يَا ثِقَات
إِنَّ فِي قَتْلِي حَيَاتًا فِي حَيَات

يَا مُنِيرَ الْخَدِّ يَا رُوحَ الْبَقَا
اجْتَنِبْ رُوحِي وَجِدْ لِي بِاللَّقَا

لِي حَبِيبٌ حُبُّهُ يَشْوِي الْحَشَا
لَوْ يَشَا يَمْشِي عَلَى عَيْنِي مَشَى

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ترجمه بیت ۳۸۳۹

«بکشید مرا، بکشید مرا، ای دوستان راستین! راستی در کشتن من، زندگی پی زندگی پدید می آید».

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ترجمه بیت ۳۸۴۰

«ای روشن رخسار، ای جان پاینده روحم را به سوی خویش جذب کن. و دیدارت را بر من ارزانی دار».

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ترجمه بیت ۳۸۴۱

«مرا معشوقی است که مهر او درونم را کباب می کند، اگر بخواهد از روی چشمم بگذرد، بگذار بگذرد».

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۴۳

بوی آن دلبر چو پیران می‌شود
آن زبانها جمله حیران می‌شود

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۳۸

بس کنم دلبر در آمد در خطاب
گوش شو والله اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۲۰

در بیان آنک لطف حق را همه کس داند و قهر حق را همه کس داند و همه از قهر حق کریزاند و به لطف حق در آویزان، اما حق تعالی قهرها را در لطف پنهان کرد و لطفها را در قهر پنهان کرد. نعل بازگونه و تلبیس و مکرالیه بود تا اهل تمیز و (يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ) از حالی بینان و ظاهر بینان جدا شوند که (لِيَبْلُوكُمْ اَيْكُمُ احْسَنُ عَمَلًا).

گفت درویشی به درویشی که: «تو
چون بدیدی حضرت حق را؟ بگو»

گفت: بی‌چون دیدم، اما بهر قال
بازگویم مختصر آن را مثال

دیدمش سوی چپ او آذری
سوی دست راست جوی کوثری

سوی چپش بس جهان‌سوز آتشی
سوی دست راستش جوی خوشی

سوی آن آتش گروهی بُرده دست
بهر آن کوثر گروهی شاد و مست

لیک لَعَب بازگونه بود سخت
پیش پای هر شَقِی و نیکبخت

هر که در آتش همی رفت و شَرَر
از میان آب بر می‌کرد سر

هر که سوی آب می‌رفت از میان
او در آتش یافت می‌شد در زمان

هر که سوی راست شد و آب زلال
سر ز آتش بر زد از سوی شمال

وانک شد سوی شمال آتشین
سر برون می‌کرد از سوی یمین

کم کسی بر سِرِّ این مُضْمَر زدی
لاجرَم کم کس در آن آتش شدی

جز کسی که بر سرش اقبال ریخت
کو رها کرد آب و در آتش گریخت

کرده ذوق نقد را مَعْبُودُ خَلْق
لاجرَم زین لَعْبُ مَغْبُون بود خَلْق

جَوْقُ جَوْق و صَفْ صَف از حرص و شتاب
مُحْتَرِز ز آتش گریزان سوی آب

لاجرَم ز آتش برآوردند سر
اعْتِبَارًا لَاعْتِبَارِ ای بی‌خبر

بانگ می‌زد آتش: ای گیجان گول
من نِیم آتش، منم چشمه قبول

چشم‌بندی کرده‌اند ای بی‌نظر
در من آی و هیچ مَکْرِیز از شَرَر

ای خلیل اینجا شرار و دود نیست
جز که سِحْر و خُدْعَه نِمُرود نیست

چون خلیل حق اگر فرزانه‌ای
آتش آب توست و تو پروانه‌ای

جان پروانه همی‌دارد ندا:
کی دریغا صد هزارم پَر بُدی

تا همی سوزید ز آتش بی‌امان
کوری چشم و دل نامحرمان

بر من آرد رَحْمَ جاهل از خری
من برو رَحْمَ ارم از بینش‌وری

خاصه این آتش که جان آبهاست
کار پروانه به عکس کار ماست

او ببینند نور و در ناری رَوَد
دل ببیند نار و در نوری شود

این چُنین لَعَب آمد از رَبِّ جلیل
تا ببینی کیست از آل خلیل

آتشی را شکل آبی داده‌اند
وَنَدَر آتش چشمه‌ای بُگشاده‌اند

ساحری صَحْنِ پَرِنَجی را به فَن
صَحْنِ پُر کَرَمی کند در اَنْجَمَن

خانه را او پُر ز کَرْدَمها نمود
از دم سِحْر و خود آن کَرْدَم نبود

چون که جادو می‌نماید صَد چُنین
چون بود دستان جادوآفرین؟

لَا جَرَم از سِحْر یزدان قَرَن قَرَن
اندر افتادند چون زَن زِیر پَهَن

ساحرانِشان بنده بودند و غلام
اندر افتادند چون صَعُوه به دام

هین بخوان قرآن، ببین سِحْر حلال
سرنگونی مکرهای کالجبال

من نِیمِ فرعون کایم سوی نیل
سوی آتش میروم من چون خلیل

نیست آتش، هست آن ماءِ معین
وآن دگر از مکر آب آتشین

بس نکو گفت آن رسول خوشجواز
ذره‌ای عقلت به از صَوْم و نماز

زانک عقلت جوهرست، این دو عَرَض
این دو در تکمیل آن شد مُفْتَرَض

تا جلا باشد مر آن آیینه را
که صفا آید ز طاعت سینه را

لیک گر آیینه از بُن فاسدست
صِیْقَل او را دیر باز آرد به دست

وان گزین آیینه که خوش مَغْرِس است
اندکی صِیْقَل گری آن را بس است

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۳۱

مؤمن ار یَنْظُرُ بِنُورِالله نبود
غیب مؤمن را برهنه چون نمود؟

چون که تو یَنْظُرُ بِنَارِالله بُدی
نیکوی را و اندیدی از بدی

قرآن کریم، سوره (۶۷) مُلک، آیه ۲

... لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ...

ترجمه فارسی

...تا آزمایش شما را که کدامین
شما نکو کردار ترید...

ترجمه انگلیسی

...that He may try which of you is best in deed...